

بازخوانی پیشینه و آداب ورسوم چهارشنبه‌سوری» در خراسان بزرگ

گذر از آتش به یاد سیاوش

هما سعادتمند
shahraranews.ir@h.saadatmand

جمع کردن هیزم، برپا کردن آتش، شادی‌های دسته‌جمعی و خواندن شعر «زردی من از تو/ سرخی تو از من/ غم برو، شادی بیا/ محنت برو، روزی بیا» نزدیک‌ترین تصویر از چهارشنبه‌سور سال است که خاطره‌اش برای همه ما با چند جمله مشابه تعریف می‌شود. جشنی که خیلی‌هایی آنکه دلیش را بداندند، هر سال بر حسب آداب و سنت پیشینیان تکرار می‌کنند و حظش را می‌برند. پژوهشگران اما برگزاری این دست جشن‌ها و اعیاد را از ویژگی‌های فرهنگی اقوام در جوامع مختلف می‌دانند. جشن چهارشنبه‌سوری هم در دسته‌جشن‌های دیرپایی قرار دارد که تا هنوز هم نشانه‌های آن باقی است و پژوهشگران آن را «جشن خوشامدگویی به بهار» توصیف کرده‌اند.

● **جشن‌های آتش در ایران باستان**
آتش در ایران باستان، مقدس و مظهر فروغ یزدان بوده است. ایرانیان معتقد بودند که قبل از تحویل سال باید آتش افروخت و زشتی و پلیدی‌های سال کهنه را سوزاند و خانه را از نحسی پاک کرد، اما این آتش افروزی فقط به هنگامه نوروز خلاصه نمی‌شده است و ردپای شعله‌ها را می‌توان تقریبا در همه جشن‌های ایرانی مانند جشن «اردیبهشتگان»، «شهریورگان» و «آذرگان» دید.
در این میان آجشن «چهارشنبه‌سوری» و «سده» مهم‌ترین آن‌ها هستند که اولی همچنان باقی‌و پابرجاست.
ناگفته‌نماد که جشن سده نیز به‌عنوان بزرگ‌ترین جشن آتش در ایران باستان، اگرچه به پررنگی چهارشنبه‌سوری نیست، می‌توان نشانه‌های آن را هنوز در آداب ورسوم برخی اقوام در نقاط مختلف ایران مشاهده

چهارشنبه‌سوری در ایران باستان جشن خوشامدگویی به بهار

دکتر امیر الهامی، استاد ادبیات دانشگاه فردوسی، معتقد است که ایرانیان گذشته با افروختن آتش، که نماد روشنی و طراوت و زندگی بوده است، با تاریکی و سردی و سیاهی زمستان وداع می‌کرده و به بهار خوشامد می‌گفته‌اند. درحقیقت آغاز آیین نوروزی ایرانیان با جشن چهارشنبه‌سوری و اختتام آن در روز سیزدهم فروردین یا سیزده‌به‌در همراه بوده است.

اما اینکه چرا در ایران، پیش از آمدن نوروز، چندین جشن برگزار می‌شده است، دلایلی دارد که الهامی آن را چنین شرح می‌دهد: «در فرهنگ ما ۱۲ ماه سی‌روزه بوده است که هر روز نامی مخصوص به خود داشته است. یک حساب سرانگشتی به شما می‌گوید که ۱۲ سی‌روز، ۳۶۰ روز می‌شود. این یعنی ماه‌روز کم می‌آورد ایم. این ۵روز که «پنجه» یا «خمسه مسترقه» نامیده می‌شود، ۵روزی بوده که در تقویم نبوده است، اما بزرگان یا سردمداران حکومتی می‌خواستند در ذهن مردم باشد، بنابراین آن را با برپایی جشن‌هایی یادآور می‌شده‌اند. یکی از این جشن‌ها، جشن آتش بوده است. این یعنی مردم در پنجه دردزیده به‌دنبال خلق حوادثی بوده‌اند تا تقویم گاهشماری خراب نشود. او تأکید می‌کند که جشن آتش در ایران باستان هرگز به‌معنای آتش‌پرستی نبوده است؛ «در این جشن هیچ نشانه‌ای از آتش‌پرستی وجود ندارد. ایرانیان همواره موحد و یکتاپرست بوده‌اند و هیچ‌گاه آتش را به‌عنوان یک بت نمی‌پرستیدند، بلکه پرستار و نگهبان آن بوده‌اند. فردوسی در این باره می‌سراید: «به یک هفته بر پیش یزدان بدند /مپندار کاتش پرستان بدند/ که آتش بدان گاه محراب بود/پرستنده را دیده پراب بود.»

این استاد دانشگاه ادامه می‌دهد: «ما در گذشته جشن آتش داشتیم، چون ایرانی‌ها ارواح را ناظر بر اعمال خود می‌دانستند و اعتقاد داشتند که این ارواح، ابتدای هر سال به خانه‌هاشان بازمی‌گردند تا ببینند آیا نوادگان و بازماندگانشان آیین نیا کاتشان را به‌جا می‌آورند یا نه. بنابراین هر سال در شب نوروز آتشی به بالایا مام برپا می‌کرده‌اند تا آن‌ها راه خانه را گم نکنند.»

الهامی همچنین یادآور می‌شود که در خراسان قدیم افرادی با نام آتش افروز بوده‌اند که کارشان افروختن آتش بوده است. اما این آتش افروزی در روزی خاص با نام چهارشنبه‌سور نمی‌داده است. همچنین به گفته این استاد ادبیات اینکه عده‌ای دلیل آتش افروزی در چهارشنبه را نحس بودن این روز در نظر مردم عنوان کرده‌اند، اشتباه است، زیرا در دین زرتشتست، همه روزها روز خداست و ایرانی‌ها هیچ آنی از آتات خداوند را نحس نمی‌دانستند. «الهامی توضیح می‌دهد: «این چهارشنبه‌سوری درواقع جشنی بوده با نام «سوری» که جشن مردم فلات ایران بوده و اصلا به چهارشنبه ربطی نداشته است. درواقع پس از اسلام از آنجا که روز چهارشنبه در فرهنگ اعراب روز نحسی تلقی می‌شده است، این روز را مطابق با میل اعراب ساخته‌اند و به‌نوعی جشن سازش میان اقوام بوده است. به‌این‌صورت که وقتی قومی وارد ایران می‌شده، تلاش می‌کرده است برای ماندگاری خودش بخشی از باورهایش را روی بکی از این جشن‌ها استوار کند و مردم هم این را می‌پذیرفته‌اند. بنابراین می‌توان گفت که چهارشنبه‌سوری درآمیختن باورهای عامیانه با اعتقادات اعراب است که درنهایت نحسی «یوم‌الرعب» را در فرهنگ ایران پس از اسلام جا می‌اندازد.»

به گفته الهامی چهارشنبه در فرهنگ ایرانی با نام‌های مختلفی آمده است. مثلا در منطقه آذربایجان، رومیه و زنجان، هرکدام از چهارشنبه‌های ماه اسفند نامی خاص دارند. یک چهارشنبه را «موله»، دومی را «سوله»، سومی را «گوله» و آخری را «کوله» می‌نامند. موله روز شستن و تمیز کردن فرش هاست، سوله روز خرید وسایل عید، گوله روز خیس کردن گندم و کوله روز دور ریختن وسایل کهنه و فرسوده است. این طوط چهارشنبه‌ها را در بیشتر فرهنگ‌ها داریم که بعدها در کل ایران رسوخ کرده است. علتش هم این است که ترکان ازربایجان در طول تاریخ در نواحی مختلف ایران سکنا می‌گزینند و از این طریق فرهنگ‌ها را جابه‌جا می‌کنند. در خراسان هم این فرهنگ تأثیر خودش را به‌عنوان یک میراث فرهنگی برجا گذاشته است.

در واقع جشن سده جشنی بوده که به‌یاد پیدایی آتش برگزار می‌شده است.

فردوسی در شاهنامه تعریف می‌کند که روزی هوشنگ، شاه پیشدادی، به‌هنگام شکار بر سر راه خود مار سیاه بزرگی (نماد اهریمن) می‌بیند. سنگی بر می‌دارد و آن را به‌سمت مار پرتاب می‌کند. سنگ به‌صخره‌ای برخورد می‌کند، از اصطکاک بین آن‌ها جرقه‌می‌چهد و خاروخاشاک اطراف را می‌گیراند و آتش به این شکل کشف می‌شود. پس از آن است که ایرانیان هر سال در روز کشف آتش و پیروزی بر اهریمن، جشنی برپا می‌کرده‌اند و آن را سده می‌نامیده‌اند.

البته «خلف تبریزی» مؤلف «برهان قاطع» این جشن را به حضرت آدم نسبت می‌دهد و می‌گوید شهاب‌ فرزند آدم به ۱۰۰ رسید، او جشنی برپا کرد و آن را «سده» نامید. ناگفته‌نماند که منظور از «آدم» در اینجا «کیمرث» است که در اساطیر ایرانی نخستین بشر است. در «نوروزنامه» هم آمده است که: «وهمان روز که ضحاک را بگرفتند و ملک بر فریدون راست شد، جشن سده بنهادند و مردمی که از جور و ستم ضحاک پرسته بودند، این روز را جشن گرفتند.»

● **پیشینه چهارشنبه‌سوری**
اما قدیمی‌ترین اشاره به چهارشنبه‌سوری را می‌توان در کتاب «تاریخ بخارا»، نوشته «ابوبکر محمدبن جعفر نرشخی (۲۸۶ تا ۲۵۸قمری)» پیدا کرد. او در بخشی از این مقال می‌نویسد: «چون امیر منصوربن نوح به ملک بنشست، اندر ماه شوال سال ۳۵۰ به جوی مولیان، فرمود تا آن سرای را دیگر بار عمارت کردند و هرچه هلاک و ضایع شده بود، بهتر از آن به‌حاصل کردند. آن‌گاه امیر به سرای بنشست و همنوز سال تمام نشده‌بود که چون «شب‌سوری» چنان که «عادت قدیم» است، آتشی عظیم افروختند. پاره‌ای از آن

چهارشنبه‌سوری در خراسان شب قیام مختار

«دکتر ابراهیم شکورزاده»، پژوهشگر آداب ورسوم خراسان، در کتاب «عقاید و رسوم مردم خراسان» می‌گوید: «روایت‌های مختلفی درباره اینکه چرا ایرانیان چهارشنبه آخر سال را جشن می‌گیرند وجود دارد، اما یکی از این روایت‌ها در نزد خراسانی‌ها از

باقی مشهورتر است.» او توضیح می‌دهد: «آنچه در خراسان بیشتر مشهور است و تقریبا همه خراسانی‌ها به آن معتقدند، این است که «مختارثقفی» و وقتی از زندان این‌زاد خلاصی پیدا می‌کند و به خون‌خواهی شهدای کربلا قیام می‌کند، برای اینکه موافق را از مخالف باز شناسد، دستور می‌دهد شیعیان بر پشت بام‌های خود آتش بیفروزند و این روز مصادف با چهارشنبه آخر سال بوده است و از این به بعد است که برپایی مراسم آتش افروزی در چهارشنبه آخر سال مرسوم می‌شود.» براساس تقسیم‌بندی مرحوم شکورزاده، جشن چهارشنبه‌سوری فقط در پربدن از روی آتش خلاصه نمی‌شود و آداب ورسوم دیگری نیز دارد که برخی از آنان عمومی است و برخی ویژه زنان است و مردان حق شرکت در آن‌ها را ندارند. در آداب عمومی این جشن، زنان و مردان خراسانی ۷ بوته یا ۳ بوته خشک را آتش می‌زنند و با خواندن شعر «زردی ما از تو/ سرخی تو از ما» از روی آتش می‌پزند و به این شیوه پلیدی‌ها را پاک می‌کنند. در برخی نقاط خراسان نیز خواندن شعر «آلا به در/ در» و حیز از دها به در» مرسوم است که به این طریق آل‌ها، درذها و بلاها از آن‌ها دور می‌شود. به اعتماد قدیمی‌ترها، خاکستر چهارشنبه‌سوری نحس است، زیرا مردم هنگام پریدن از روی آن زردی و بیماری خود را به آتش می‌دهند و به‌جای آن سرخی و شادابی را از آن می‌گیرند. برای همین هم فوت کردن و خاموش کردن این آتش را بدشگون می‌دانسته و اجازه می‌داده‌اند تا آنتها بسوزد.

پس از پریدن از روی آتش رسم بوده برای دفع قضا و بلا مقداری زغال به‌نشانه سیاه‌بختی، مقداری نمک که علامت شورچشمی است و یک سکه به‌علامت صدقه درون کوزه‌ای می‌انداخته و درش را می‌بسته‌اند. سپس یک‌یک اعضای خانواده را از دور سر خود می‌چرخانده‌اند. آخرین نفر پس از چرخاندن کوزه به دور سرش، آن را به بالایا مام می‌برده، به پایین می‌انداخته و سپس این جمله را می‌گفته است: «درد و بالایا خَنه ره رَحْمَه به توی کوچه»، خراسانی‌ها به این شیوه سیاه‌بختی، شورچشمی و تنگ‌دستی را از خانه بیرون می‌کرده‌اند. پس از شکستن کوزه، اهالی خانه دور هم جمع می‌شده، شادی می‌کرده و آجیل می‌خورده‌اند. آجیل شب چهارشنبه‌سوری بی‌نمک است و معمولا شامل انجیر، کشمش، خرما، توت‌خشک، فندق، پسته و بادام خام می‌شود. خراسانی‌ها در رسمی دیگر، هر چه کوزه کهنه در خانه داشته‌ا را می‌شکسته‌اند و به‌جای آن کوزه نو می‌خریده‌اند و آنان که استطاعت مالی داشته‌اند، پلوی چهاررنگ که شامل رشته‌پلو، عدس‌پلو، زرشک‌پلو و ماش‌پلو می‌شده است، درست می‌کرده و از آن برای اقوام نزدیک خود هم می‌برده‌اند. «اما آداب زنان چهارشنبه‌سوری در بخت گشایی دختران دم‌بخت و همچنین گرفتن شفا ی بیمار خلاصه می‌شده است. در یکی از این مراسم اگر در خانواده‌ای مریض و ناخوش احوالی وجود می‌داشت، یکی از زن‌های آن خانواده در شب چهارشنبه‌سوری چادری روی صورت می‌انداخته و ملاقه‌ای در دست می‌گرفته‌و در خانه همسایه‌ها را می‌زده است. صاحب‌خانه هم برحسب سنت پیشینیان ملاقه او را با مشت‌ی آجیل یا برنج پر می‌کرده است. زن محتوای داخل ملاقه را به خانه می‌برده و با آن به بیمار خود می‌خورانده است تا شفا پیدا کند. این رسم که به آن ملاقه‌زنی می‌گویند، با اندک تفاوت‌هایی در همه خراسان اجرا می‌شود.



به گفته این پژوهشگر، آثار و علائم اندکی که از این جریان تاریخی برج مانده است، نشان می‌دهد سیاوش در چهارشنبه پایان سال ۱۰۱۳ پیش از میلاد به‌دستور افراسیاب کشته‌شده است و یک روز پس از کشته‌شدن او، فرزندش، کیخسرو، در روز پنجشنبه یکم فروردین ۱۰۱۴ پیش از میلاد، در توران سیاوش برپا می‌کرده‌اند. این جشن را «ور» یا «وَرَنگه» هم می‌نامیده‌اند که معنای آن آزمایش ایزدی بوده است.

چهارشنبه‌سوری در مشهد قدیم ترِخ سوزی و مُلملی‌پزون

به گفته محمودناظران پور، ایرانی‌ها برای آتش احترام زیادی قائل بودند. آن‌ها در زمانه‌ای که کسی استفاده از سنگ چخماق را نمی‌دانست، آتش را در آتشکده‌ها روشن نگاه می‌داشتند و بر آن نگهبان می‌گماردند. این احترام آن‌چنان بود

که تا همین یکی دو دهه پیش، مشهدی‌ها لفظ کشتن و مردن را برایش به کار می‌بردند. مثلا به‌جای اینکه بگویند آتش را خاموش کن، می‌گفتند «آتش را بگوش» یا «آتش مرده». در همه‌خانه‌های قدیمی هم طرفی به‌عنوان «طرف آتش» یا «آتشدان» وجود داشت. معمولا این طور بود که هر صبح مادران، تشندان را دست بچه‌هایشان می‌دادند تا بپزند از آتشکده‌هایی که روی کوه‌ها و در اطراف شهرها و آبادی‌ها ساخته می‌شد، آتش بیاورند. شاید برایتان جالب باشد که اصطلاح «طرف، اجاقش کوره» از همین سنت ریشه گرفته است. این جمله به این معنا نیست که فردی نازاست و صاحب فرزند نمی‌شود، بلکه به این معنا بوده است که آن خانه بچه‌ای ندارد تا برود از آتشکده، آتش بیاورد و اجاق خانه را با آن روشن کند؛ همین‌ها، برپایی آتش در میانه‌شن‌ها را به یک سنت تبدیل کرده بود که چهارشنبه‌سوری یکی از جلوه‌های آن است.

این مشهدپژوه در ادامه تعریف می‌کند که: «در مشهد قدیم عده‌ای هر روز با الاغ و استر بیرون می‌زدند تا از بیابان‌های اطراف شهر بنشته هیزم برای اجاق خانه‌ها، تنور نانوا یی‌ها و گلخن حمام‌ها بیاورند، اما صبح روز چهارشنبه‌سوری این عده به‌جای هیزم، بوته‌علفی از خانواده «ترخ» را که بسیار خوشبوست، جمع می‌کردند و برای برپایی آتش سوری به شهر می‌آوردند و می‌فروختند. آن دوران چوب خوب پیدانمی‌شد و اگر هم می‌شد، آن را اسراف نمی‌کردند. مردم با این ترفند درواقع، خشکی را از سطح زمین جمع می‌کردند و به ریشه بوته‌ها فرصت دوباره رویندن و جان گرفتن می‌دادند، به‌نوعی زمین‌های اطراف را هرس می‌کردند. خوب است بدانید در قدیم آتش چهارشنبه‌سوری را آلو نمی‌دادند و بزرگ نمی‌کردند تا زنان و دختران که معمولا لباس بلند بر تن داشتند، بتوانند به‌راحتی از روی آن بپزند.»

ململی غذای شب چهارشنبه‌سوری در مشهد قدیم است که گویا از نوعی حبوبات سیاه‌رنگ تهیه می‌شده است: «شب چهارشنبه‌سوری خانم‌خانه برای شام «ململی» طبخ می‌کرد. ململی نوعی حبوبات سیاه‌رنگ، اندازه دانه ذرت، چهارگوش و دیرپز است. این حبوبات با اینکه پروتئین زیادی دارد، در میان حبوبات دیگر بی ارزش بود و درواقع قوت فقر را محسوب می‌شد، اما همه در اواخر زمستان این غذا را می‌پختند. پخت این غذا حکایت از این داشته که دیگر غلات مردم به پایان رسیده است و حالا باید تا آمدن بهار با حبوبات کم‌ارزش و نان خودمارا کرد. ململی را با یکی دو لیوان آب در قلف‌های مسی می‌ریختند و آن را از صبح‌روز چهارشنبه زیر آتش خاکستر می‌گذاشتند که در غروب آفتاب نرم شده باشد. شب‌هنگام غذای طبخ‌شده بانان تازه و خربزه‌لاکی که آن را از پاییز نگه داشته بودند، روی سفره می‌رفت و عیش مردم آن روزگار را کامل می‌کرد. علاوه بر این، قدیم بیرون دروازه‌های شهر یونجه و خشخاش کشت می‌شد. برای همین معمولا پنجشنبه آخر سال تا روز سیزده‌عید که علف‌های تازه سر می‌زد، مردم به بیرون دروازه‌ها می‌رفتند و یونجه و برگ خشخاش می‌خوردند، چون برگ کوچک و تازه این گیاه بسیار خوشمزه و نیروزا ست.»



می‌گذاشته‌اند تا خاطره سیاوش و دفاع از عفت و پا کدمانی جاودان بماند. فردوسی نیز در بخشی از شاهنامه به‌وقت تعریف داستان رزم «بهرام چوبینه» یا «پرموده»، پسر ساوه‌شاه، از چهارشنبه‌سوری چنین یاد می‌کند: «پشد چارشنبه هم از بامداد/ بدان باغ کامروز باشیم شاد/ بپرند پرمایه گسترندی/ می‌ورود و رامشگر و خوردنی از جیجون همی آتش افروختند/ زمین و هوا ار همی سوختند.»

چهارشنبه‌سوری در مشهد قدیم

به گفته محمودناظران پور، ایرانی‌ها برای آتش احترام زیادی قائل بودند. آن‌ها در زمانه‌ای که کسی استفاده از سنگ چخماق را نمی‌دانست، آتش را در آتشکده‌ها روشن نگاه می‌داشتند و بر آن نگهبان می‌گماردند. این احترام آن‌چنان بود

که تا همین یکی دو دهه پیش، مشهدی‌ها لفظ کشتن و مردن را برایش به کار می‌بردند. مثلا به‌جای اینکه بگویند آتش را خاموش کن، می‌گفتند «آتش را بگوش» یا «آتش مرده». در همه‌خانه‌های قدیمی هم طرفی به‌عنوان «طرف آتش» یا «آتشدان» وجود داشت. معمولا این طور بود که هر صبح مادران، تشندان را دست بچه‌هایشان می‌دادند تا بپزند از آتشکده‌هایی که روی کوه‌ها و در اطراف شهرها و آبادی‌ها ساخته می‌شد، آتش بیاورند. شاید برایتان جالب باشد که اصطلاح «طرف، اجاقش کوره» از همین سنت ریشه گرفته است. این جمله به این معنا نیست که فردی نازاست و صاحب فرزند نمی‌شود، بلکه به این معنا بوده است که آن خانه بچه‌ای ندارد تا برود از آتشکده، آتش بیاورد و اجاق خانه را با آن روشن کند؛ همین‌ها، برپایی آتش در میانه‌شن‌ها را به یک سنت تبدیل کرده بود که چهارشنبه‌سوری یکی از جلوه‌های آن است.

این مشهدپژوه در ادامه تعریف می‌کند که: «در مشهد قدیم عده‌ای هر روز با الاغ و استر بیرون می‌زدند تا از بیابان‌های اطراف شهر بنشته هیزم برای اجاق خانه‌ها، تنور نانوا یی‌ها و گلخن حمام‌ها بیاورند، اما صبح روز چهارشنبه‌سوری این عده به‌جای هیزم، بوته‌علفی از خانواده «ترخ» را که بسیار خوشبوست، جمع می‌کردند و برای برپایی آتش سوری به شهر می‌آوردند و می‌فروختند. آن دوران چوب خوب پیدانمی‌شد و اگر هم می‌شد، آن را اسراف نمی‌کردند. مردم با این ترفند درواقع، خشکی را از سطح زمین جمع می‌کردند و به ریشه بوته‌ها فرصت دوباره رویندن و جان گرفتن می‌دادند، به‌نوعی زمین‌های اطراف را هرس می‌کردند. خوب است بدانید در قدیم آتش چهارشنبه‌سوری را آلو نمی‌دادند و بزرگ نمی‌کردند تا زنان و دختران که معمولا لباس بلند بر تن داشتند، بتوانند به‌راحتی از روی آن بپزند.»

ململی غذای شب چهارشنبه‌سوری در مشهد قدیم است که گویا از نوعی حبوبات سیاه‌رنگ تهیه می‌شده است: «شب چهارشنبه‌سوری خانم‌خانه برای شام «ململی» طبخ می‌کرد. ململی نوعی حبوبات سیاه‌رنگ، اندازه دانه ذرت، چهارگوش و دیرپز است. این حبوبات با اینکه پروتئین زیادی دارد، در میان حبوبات دیگر بی ارزش بود و درواقع قوت فقر را محسوب می‌شد، اما همه در اواخر زمستان این غذا را می‌پختند. پخت این غذا حکایت از این داشته که دیگر غلات مردم به پایان رسیده است و حالا باید تا آمدن بهار با حبوبات کم‌ارزش و نان خودمارا کرد. ململی را با یکی دو لیوان آب در قلف‌های مسی می‌ریختند و آن را از صبح‌روز چهارشنبه زیر آتش خاکستر می‌گذاشتند که در غروب آفتاب نرم شده باشد. شب‌هنگام غذای طبخ‌شده بانان تازه و خربزه‌لاکی که آن را از پاییز نگه داشته بودند، روی سفره می‌رفت و عیش مردم آن روزگار را کامل می‌کرد. علاوه بر این، قدیم بیرون دروازه‌های شهر یونجه و خشخاش کشت می‌شد. برای همین معمولا پنجشنبه آخر سال تا روز سیزده‌عید که علف‌های تازه سر می‌زد، مردم به بیرون دروازه‌ها می‌رفتند و یونجه و برگ خشخاش می‌خوردند، چون برگ کوچک و تازه این گیاه بسیار خوشمزه و نیروزا ست.»

می‌گذاشته‌اند تا خاطره سیاوش و دفاع از عفت و پا کدمانی جاودان بماند. فردوسی نیز در بخشی از شاهنامه به‌وقت تعریف داستان رزم «بهرام چوبینه» یا «پرموده»، پسر ساوه‌شاه، از چهارشنبه‌سوری چنین یاد می‌کند: «پشد چارشنبه هم از بامداد/ بدان باغ کامروز باشیم شاد/ بپرند پرمایه گسترندی/ می‌ورود و رامشگر و خوردنی از جیجون همی آتش افروختند/ زمین و هوا ار همی سوختند.»

به گفته این پژوهشگر، آثار و علائم اندکی که از این جریان تاریخی برج مانده است، نشان می‌دهد سیاوش در چهارشنبه پایان سال ۱۰۱۳ پیش از میلاد به‌دستور افراسیاب کشته‌شده است و یک روز پس از کشته‌شدن او، فرزندش، کیخسرو، در روز پنجشنبه یکم فروردین ۱۰۱۴ پیش از میلاد، در توران سیاوش برپا می‌کرده‌اند. این جشن را «ور» یا «وَرَنگه» هم می‌نامیده‌اند که معنای آن آزمایش ایزدی بوده است.

حکم دادگاه متخلفان تخریب خانه استاد پرویز مشکاتیان پس از عماه صادر شد حکایت یک شکایت بی‌سود

گروه تاریخ و هویت



اواخر خردادماه امسال بود که تخریب خانه پدری پرویز مشکاتیان، استاد سنتورنواز ایران، صدر اخبار رسانه‌ها قرار گرفت تا دوباره زخم کهنه حمایت از میراث‌هوبنی سرباز کند و هر مسئولی به‌فراخور وظیفه‌اش وعده‌و وعید‌هایی بدهد. همان ایام به‌نیشابور سفر کردیم. آن‌هم درست در روزی که اعضای شورای شهر نیشابور، رئیس میراث فرهنگی شهر، تعداد زیادی خبرنگار و اهالی محلات مجاور همه‌بر تل آوارهای خانه‌ای جمع شده بودند و شیون و اسفایشان کوک بود. هرکسی چیزی می‌گفت و بهانه‌ای می‌تراشید: بودجه نداشتیم تا با خانواده مشکاتیان برای خریدبه توافق برسیم، تا آمدم اقدام کنیم تخریب شد، خانواده همراهی‌مان نکرد و ما اخطار داده بودیم ملک میراثی است و...

ماجرای این قرار است که بعداز درگذشت مادر استاد مشکاتیان در فروردین ۱۳۹۶، شورای وقت پیگیری‌هایی می‌کند تا خانه پدری او به مجموعه فرهنگی تبدیل شود. همه این‌ها البته در حد حرف باقی می‌ماند تا نوبت به شورای فعلی می‌رسد. مسئولان این دوره هم قول می‌دهند که آنجا را خانه موسیقی کنند. البته از خانواده می‌خواهند بپایند و با شهرداری تهاثر کنند یا اینکه خانه را هدیه بدهند که به‌علت تعد و ورثه این موضوع کامل منتفی می‌شود.

درنهایت سال گذشته پس از یک دهه وعده توخالی و نبود پیگیری مسئولان، خانواده مشکاتیان تصمیم می‌گیرند ملک را بفروشد. مالک جدید هم بعد از یاد میانی محافل فرهنگی می‌پذیرد که با قیمت گذاری روز، خانه را واگذار کند، اما گویا نه دولت، نه سازمان میراث و نهاد‌های فرهنگی ونه شهرداری، هیچ کدام اراده‌ای برای خرید ملک نداشته‌اند و واکنشی به این پیشنهاد نشان نمی‌دهند. مالک هم که گویا متوجه می‌شود قرار نیست اتفاقی بیفتد، درخواست پروانه ساخت می‌کند و این می‌شود که خانه با اخذ مجوز انتقال نخاله و پسماند ساختمانی از منطقه ۲ شهرداری نیشابور تخریب می‌شود تا به‌جای خانه‌ای که در گوش خشت به‌خشت سننور نجوا کرده است، جمعی نخراشیده قد علم کند.

● آن روز...

آن روز از گچبری‌های گل و مرغ دیوار و طاقچه خانه مشکاتیان چند رخ شکسته باقی مانده بود و بوته‌های گل، بی‌دست پیرایشگری و حوضی بی‌ماهی، صدای آواز و ساز نبود و حضور مسئولان نوشداروی پس از مرگ سهراب بود. تا آن روز میراث فرهنگی سال‌ها برای ثبت این خانه، که کمترین وظیفه‌اش بوده است، تعلل کرده بود. میراث مدعی شده بود که خانه را ثبت کرده و شرایط ثبت‌ملی شدن را هم در نامه‌ای کتبی به مالک توضیح داده است. برای همین وقتی خانه تخریب می‌شود، در اقدامی سریع از مالک شکایت و زمینه‌بازداشت راننده لودری که خانه را تخریب کرده بوده است راهم فراهم می‌کند. درحالی‌که شواهد نشان می‌دادمالک از شهرداری نامه جمع‌آوری پسماند را گرفته است و شهرداری اخطاری درباره اینکه این بنا ثبت‌ملی است یا قرار است در فهرست آثار ثبت‌شده قرار بگیرد، صادر نکرده و فقط تفهیم کرده که به‌دلیل ارزش فرهنگی و تاریخی، لازم است با سازمان میراث فرهنگی هماهنگ شود.

آن روز هر کسی، دیگری را مقصر دانست و قرار شد تا موضوع تخریب غیر قانونی این خانه و قضاوت درباره مسیبانش از طریق دستگاه قضا پیگیری شود تا مگر به این شیوه، راه تخریب بناهایی از این دست ناهموار شود و سخت‌گیری‌هایی برای حفظ میراث‌های فرهنگی و هویتی به‌عنوان یک مسئله عمومی در دستور کار قرار گیرد. حالا چندماه پس از آن روز که همگان دل‌سوز بودند و حفظ میراث فرهنگی تأکید می‌کردند، حکم متخلفان این اتفاق صادر شده است.

در پیوست نامه‌های دادگستری کل استان خراسان رضوی که حکم مالکان را صادر کرده، آمده است که با توجه به دفاعیات موجه متهمان و وکیل ایشان مبنی بر اینکه خانه ثبت میراث فرهنگی نبوده و اینکه اخطار کامل و قانونی در این باره داده نشده و حکم اخطار میراث با پست به در خانه مالک آمده و نامه را دختر دوازده‌ساله مالک تحویل گرفته و بعد هم فراموش کرده است. در این باره به پدرش چیزی بگوید، در نتیجه دادگاه «با توجه به قاعد فقهی لازرو و اضرار و عدم احراز سوءنیت متهمان، وقوع بزه را محرز ندانسته و مستندا به ماده ۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ حکم برائت برای ایشان صادر می‌نماید و اداره کل میراث فرهنگی و سایر ادارات مسئول را به پیشگیری و تدبیر بیشتر جهت حفظ آثار ملی تاریخی و فرهنگی قبل از وقوع حادثه ارشاد می‌نماید.»

به راستی، چه می‌توان گفت و چه می‌شود نوشت؟ بخشی از هویت و میراث یک شهر خراب می‌شود و یگانه راهکار آن، موعظه کردن سازمانی است که خود مسئول حفظ این دست بناهاست و هر سال بودجه‌های کلانی برای انجام همین وظیفه می‌گیرد.